





دانشکده علوم انسانی

گروه الهیات - فلسفه و کلام اسلامی

امکان معرفت به خدای نامتناهی از دیدگاه توماس آکویناس و ملاصدرا

استاد راهنما:

دکتر علی حسینی

استاد مشاور:

دکتر علیرضا فاضلی

پژوهشگر:

الهام قبادزاده

تیرماه ۱۳۹۳



امکان معرفت به خدای نامتناهی از دیدگاه توماس آکویناس و ملاصدرا

به وسیله ی:

الهام قبادزاده

پایان نامه

ارائه شده به تحصیلات تکمیلی دانشگاه به عنوان بخشی از فعالیت های تحصیلی لازم برای اخذ

درجه ی کارشناسی ارشد

در رشته ی:

الهیات - فلسفه و کلام اسلامی

در تاریخ ۹۳/۴/۱۷ توسط هیأت داوران زیر بررسی و با درجه خوب به تصویب نهایی رسید.

- | | | |
|------|----------------------------|---|
| امضا | با مرتبه ی علمی (استادیار) | ۱- استاد راهنما: دکتر علی حسینی |
| امضا | با مرتبه ی علمی (استادیار) | ۲- استاد مشاور: دکتر علیرضا فاضلی |
| امضا | با مرتبه ی علمی (استادیار) | ۳- استاد داور داخل گروه: دکتر ابراهیم مهرابی |
| امضا | با مرتبه ی علمی (استادیار) | ۴- استاد داور خارج از گروه: دکتر علی سنایی |
| امضا | با مرتبه ی علمی (استادیار) | ۵- نماینده تحصیلات تکمیلی دانشگاه: دکتر رضا التیامی نیا |

تیرماه ۱۳۹۳

پایان نامه‌ی حاضر، حاصل پژوهش‌های نگارنده در دوره‌ی کارشناسی ارشد رشته‌ی الهیات گرایش فلسفه و کلام اسلامی است که در تیرماه سال ۱۳۹۳ در دانشکده‌ی علوم انسانی دانشگاه یاسوج به راهنمایی جناب آقای دکتر علی حسینی و مشاوره‌ی جناب آقای دکتر علیرضا فاضلی از آن دفاع شده است و کلیه‌ی حقوق مادی و معنوی آن متعلق به دانشگاه یاسوج است.

تقدیم به:

مقدسترین واژه ها در لغت نامه دلم،

مادر مهربانم که زندگیم را مدیون مهر و عطوفت او می دانم،

پدرم، مهربانی مشفق، بردبار و حامی،

برادرم، که همواره در طول تحصیل متحمل زحماتم بود و تکیه گاه من در مواجهه با مشکلات، و

وجودش مایه دلگرمی من می باشد،

همسرم که نشانه لطف الهی در زندگی من است.

سپاسگزاری

شکر شایان نثار ایزد منان که توفیق را رفیق راهم ساخت، تا این پایان نامه را به پایان برسانم.

از اساتید فاضل و اندیشمند جناب آقای دکتر علی حسینی و جناب آقای دکتر علیرضا فاضلی که همواره نگارنده را مورد لطف و محبت خود قرار داده اند، کمال تشکر را دارم.

نام: الهام

نام خانوادگی: قبادزاده

مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد

رشته و گرایش: فلسفه و کلام اسلامی

استاد راهنما: دکتر علی حسینی

تاریخ دفاع: ۹۳/۴/۱۷

امکان معرفت به خدای نامتناهی از دیدگاه توماس آکویناس و ملاصدرا

چکیده

دغدغه‌ی خداجویی و خداطلبی در ذات بشر بوده و هست، و از مهم‌ترین و اساسی‌ترین محورهای معرفتی انسان تأمل در باب خداست. با توجه به این که خداوند اساس و بنیاد شناخت عقلانی ماست، الهیون بر آنند تا درصدد اثبات خدا، شناخت خدا، اسماء و صفات و ویژگی‌های خداوند برآیند. از این رو از میان مباحث خدانشناسی، براهین اثبات وجود خدا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و اساس سخن گفتن از خدا را تشکیل می‌دهد. الهیات دانان براساس مبانی و نظام فکری خود می‌کوشند براهین متقنی، بر اثبات وجود خدا اقامه کنند. فیلسوفانی چون؛ توماس آکویناس فیلسوف برجسته قرون وسطی و ملاصدرا بنیانگذار حکمت متعالیه بر این باورند، که تصور خدا یا امر ایزدی، در فکر مردمان دیندار، قطع نظر از فرهنگی که بدان تعلق دارند، حضور دارد و آدمیان، وجود خدا را تقریباً به صرافت طبع تصدیق می‌کنند. هر چند ملاصدرا و توماس آکویناس وجود خدا را امری فطری می‌دانند، اما باز هم به اقامه برهان بر وجود خدا می‌پردازند. خدا تصویری انتزاعی یا یک مبدأ دور از وجود نیست که هیچ اهمیتی در زندگی انسان نداشته باشد، و انسان فقط درباره اش نظریه پردازی کند. بر عکس، خدا سرچشمه‌ی وجود، حقیقت و خیر است و خدا از خود ما به ما نزدیکتر است. هیچ انسانی به هیچ نحو رستگار نمی‌شود، مگر اینکه هدف نهایی خود را که خداست، بشناسد. فلسفه‌ی توماس آکویناس، همواره در راستای تسهیل شناخت انسان از خداست. توماس با اینکه خدا را نامتناهی می‌داند، او تعالی را شناختنی می‌داند، و خدا را در عین نامتناهی بودن در آخرت دیدنی می‌داند که به نظر می‌رسد اینجا مرتکب تناقض شده است. ملاصدرا با تکیه بر مبانی خود، برهان امکان و وجوب توماس را غنا می‌بخشد و با اقامه‌ی برهان صدیقین از وجود بر وجوب شاهد می‌آورد و برای اثبات وجود خدا راه دیگری را که در آن راه، انسان بتواند از روی ذات خدا به ذات خدا پی ببرد، را مطرح می‌سازد. چرا که ظاهرترین اشیای طبیعت، وجود مطلق است از آن جهت که وجود مطلق است، و آن نفس حقیقت واجب الوجود است و هیچ چیز جز حق اول، نفس حقیقت وجود نیست. به نظر صدرالمتألهین هر یک از ممکنات به قدر وعاء وجودی خود از شناخت حق تبارک و تعالی بهره مند است و والاترین مبدأها و بالاترین بالاها- یعنی خدای بزرگ- اثبات می‌شود. این رساله درصدد است که زوایای پنهان امکان معرفت به خدای نامتناهی را از دیدگاه این دو فیلسوف تبیین نماید.

واژگان کلیدی: خدا، نامتناهی بودن، معرفت، توماس آکویناس، ملاصدرا

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	فصل اول: کلیات تحقیق
۱-۱-۱	بیان مسأله.....
۲-۱	اصطلاحات و مفاهیم بنیادی.....
۱-۲-۱	خدا.....
۲-۲-۱	نامتناهی بودن.....
۳-۲-۱	انسان.....
۴-۲-۱	معرفت.....
۵-۲-۱	توماس آکویناس.....
۶-۲-۱	ملاصدرا.....
۳-۱	تاریخچه ی پژوهش.....
۴-۱	سؤالات پژوهش.....
۵-۱	فرضیه های پژوهش.....
۶-۱	اهداف پژوهش.....
۷-۱	روش پژوهش.....
۸-۱	معرفی منابع.....
	فصل دوم: امکان معرفت به خدای نامتناهی از دیدگاه توماس آکویناس.....
۱-۲	مقدمه.....
۲-۲	پیشینه ی فلسفی توماس آکویناس در بحث از خدای نامتناهی.....
۳-۲	وجود و موجود در فلسفه توماس آکویناس.....
۱-۳-۲	وجود خدای نامتناهی.....
۲-۳-۲	همانندی ذات و وجود در خدای نامتناهی.....
۴-۲	مبادی موجود مخلوق.....

۱۳	۲-۴-۱- نسبت خالق و مخلوق در توماس آکویناس
۱۵	۲-۴-۱-۱- تمثیل توماس آکویناس
۱۶	۲-۵-۵- بدهت وجود خداوند
۱۸	۲-۵-۱- اثبات وجود خدای نامتناهی از دیدگاه توماس آکویناس
۱۹	۲-۵-۲- معرفت به خدا در متافیزیک توماس آکویناس
۲۰	۲-۵-۳- ادله ی اثبات وجود خدای نامتناهی
۲۲	۲-۶-۶- نامتناهی بودن خداوند
۲۳	۲-۶-۱- نامتناهی بودن خداوند و اثبات او
۲۴	۲-۶-۲- امکان معرفت انسان به خدای نامتناهی
۲۵	۲-۶-۳- امکان معرفت به خدای نامتناهی از دیدگاه توماس آکویناس
۲۶	۲-۶-۴- راههای معرفت به خدای نامتناهی
۲۸	۲-۷- ذات خدای نامتناهی از دیدگاه توماس آکویناس
۲۹	۲-۸- صفات خدای نامتناهی از دیدگاه توماس آکویناس
۳۱	فصل سوم: امکان معرفت به خدای نامتناهی از دیدگاه ملاصدرا
۳۱	۳-۱- مقدمه
۳۱	۳-۲- وجود و موجود از دیدگاه ملاصدرا
۳۲	۳-۲-۱- اصالت وجود، وحدت وجود و تشکیک وجود
۳۲	۳-۲-۲- وجوب و ضرورت وجود
۳۳	۳-۲-۳- ناهمانندی واجب الوجود در مفهوم وجوب وجود
۳۴	۳-۳- صفات الهی از دیدگاه ملاصدرا
۳۵	۳-۳-۱- عینیت صفات و ذات از دیدگاه ملاصدرا
۳۶	۳-۳-۲- شهود عرفانی و وحی و اعجاز از دیدگاه ملاصدرا
۳۷	۳-۳-۳- فطری بودن معرفت به خدای نامتناهی
۳۷	۳-۳-۱- فطری بودن علم حضوری به خداوند
۳۸	۳-۳-۲- فطری بودن علم حصولی به خداوند
۳۸	۳-۴- اثبات واجب الوجود

۳۹.....	۱-۴-۳- برهان هستی شناسی از دیدگاه ملاصدرا.....
۴۰.....	۲-۴-۳- برهان صدیقین از دیدگاه ملاصدرا.....
۴۱.....	۳-۴-۳- قاعده بسیط الحقیقه از دیدگاه ملاصدرا.....
۴۱.....	۱-۳-۴-۳- واجب الوجود بسیط الحقیقه است.....
۴۲.....	۲-۳-۴-۳- اصالت حقیقت بسیطه و فرعی نبودن آن (اشرف بودن حقیقت بسیطه و ممکن نبودن آن).....
۴۲.....	۵-۳- راههای شناخت خدای نامتناهی.....
۴۳.....	۱-۵-۳- حدود معرفت انسان به خدای نامتناهی.....
۴۳.....	۲-۵-۳- مراتب معرفت به خدای نامتناهی.....
۴۴.....	۶-۳- علم به خدا.....
۴۶.....	۱-۶-۳- علم حصولی و شهودی.....
۴۶.....	۲-۶-۳- خودشناسی و خداشناسی.....
۴۷.....	۷-۳- بهره مندی مخلوقات از خدای نامتناهی.....
۴۷.....	۱-۷-۳- امکان فقری.....
۴۸.....	۲-۷-۳- ناشناختنی بودن کنه (ذات واجب تعالی).....
۴۹.....	۳-۷-۳- آیات و مظاهر (مخلوقات) خدای نامتناهی.....
۵۰.....	فصل چهارم: امکان معرفت به خدای نامتناهی در نظام فلسفی توماس آکویناس و ملاصدرا.....
۵۰.....	۱-۴- مقدمه.....
۵۱.....	۲-۴- نگاه معرفتی توماس آکویناس به خدای نامتناهی.....
۵۴.....	۳-۴- نگاه معرفتی ملاصدرا به خدای نامتناهی.....
۵۵.....	۴-۴- اشتراکات توماس و ملاصدرا.....
۵۶.....	۵-۴- افتراقات توماس و ملاصدرا.....
۵۸.....	فصل پنجم: یافته ها و نتایج تحقیق.....
۶۱.....	فهرست منابع.....

فصل اول

کلیات تحقیق

۱-۱- بیان مسأله

دغدغه‌ی خداجویی و خداطلبی در ذات بشر بوده که محققین علمی در صدد شناخت ذات، اسماء و صفات و ویژگی‌های خداوند برآمدند. و از آنجایی که وجود واجب الوجود امری فطری است، اثبات آن به هیچ وجه به دلیل و برهان نیازمند نیست. چه بنده به هنگام پیشامدهای ناگوار و افتادن در مشکلات برحسب فطرت به خدای بلند مرتبه متوکل و به سبب اسباب و آسان کننده‌ی کارهای دشوار متوجه می‌شود، اگرچه خود بدین نکته واقف نباشد. عجز انسان در شناخت خداوند و حضور وجودی و معرفتی خداوند در ذهن انسان آدمی را بر آن داشت، تا عزم خود را جزم نماید و در جستجوی کمال سیر تعالی را در پیش گیرد و درباره‌ی شناخت خدا نظریه پردازی نماید. البته این انسان نمی‌تواند از نظر توماس آکویناس خدا را آن گونه که باید و شاید بشناسد، و راه شناختن خداوند اقرار به این است که توانایی شناختن او را ندارد. از نظر توماس آکویناس عقل ما که فقط از طریق اشیاء محسوس می‌تواند به علم و معرفت نائل آید منطبق با واقعیت روحانی نیست. بنابراین وجود خدا بر ما بدیهی نیست، زیرا به ذات خدا علم نداریم، اینکه ما به ذات خدا علم نداریم بارها در جامع الهیات تکرار شده است. (Aquinas, ۱۹۴۷, ST I Q۱۲ a۱, a۲, a۳, a۴) در واقع شهود ما از ذات خدا، شناخت کاملی از خدا در مقام بساطتش نیست. اگرچه خدا به مراتب فراتر از آن است که انسان با عقل طبیعی بتواند او را فی حد ذاته بشناسد، ولی از آن جهت که علت وجود است در مابعدالطبیعه مورد پژوهش قرار می‌گیرد. (خرمشاهی، ۱۳۸۴: ۶۰-۶۱) توماس معرفت فلسفی ما از خدا را معرفتی در راه می‌نامد که معرفتی ناقص است و در زندگی دنیوی حاصل آمدنی است و حداکثر ما را به سعادت به معنای فیلسوفانه آن می‌رساند. در مقابل معرفتی را که حاصل تأمل در ذات خداست در وطن^۱ می‌گوید؛ که وطن در نظر او زندگی پس از دنیا است یا بهشت و برای انسانها با پیش فرض ایمان ممکن می‌شود، و معرفتی کامل است. (In sent, prol, q۱ a۱ به نقل از Ribio, ۲۰۰۶, p۱۴۰) بنابراین توماس آکویناس شناخت خدا را در زندگی دنیوی به دو طریق فراطبیعی اکتساب علم یعنی ایمان و نبوت

^۱ *in patria* در لاتین *patria* به معنای سرزمین پدری *fatherland*؛ *fatherland*؛ *native land* و خانه و امثال ذلك است (Handford & Herberg, ۱۹۶۶, p ۲۲۹).

ممکن می‌داند. و این شناخت، شناخت خود ذات الهی به نحو کامل نیست. توماس خود ذات الهی را به نحو کامل برای نبی حاصل نمی‌داند. اما توماس شناخت خدا را در آخرت شدنی می‌داند. شاید عمده ترین دلیل برای نشناختنی بودن ذات الهی، عدم تناهی او باشد؛ اما توماس با اینکه خدا را نامتناهی می‌داند او تعالی را شناختنی می‌داند. بنابراین توماس آکویناس خدا را در عین نامتناهی بودن در آخرت دیدنی می‌داند (Aquinas, 1947, ST I Q7 a1, p40) به نظر می‌رسد که توماس آکویناس اینجا مرتکب تناقض شده است.

از نظر ملاصدرا شناخت خدای بزرگ سه مرحله دارد: ۱- شناخت ذات خدا ۲- شناخت صفات ربّانی ۳- شناخت افعال صمدانی خدا. شناخت ذات خدای تعالی دشوارترین مرحله از مراحل سه گانه مذکور و دورترین آنها از فکر و ذکر ماست، که دست یافتن بدان از محالات و رسیدن بدان از حوصله‌ی دانش بشری خارج است؛ چه حقیقت واجب الوجود، هویت بسیط نامتناهی در شدت نورانیت و وجود است. و حقیقت وی عین تشخص و تعیین است، که نه مفهوم می‌پذیرد و نه مثل و مانند دارد و نه حدی بر او متصور است و نه برهانی بر او لازم است؛ بلکه او خود بر همه چیز برهان است، و چیزی آگاهتر از ذات مقدسش وجود ندارد، و هیچ شاهدی بر او موجود نیست، بلکه او خود بر همه چیز شاهد است. ملاصدرا علم صوری و حصولی به ذات حق را محال می‌داند، اما اگر جبل انیت در هم شکنند، وصول به معرفت حق ممکن است. یعنی آنکه ترک التفات به ذات و اقبال تمام به حق حاصل می‌شود یعنی حیث تعیین و انیت از دیده‌ی شهود مرتفع می‌گردد. (صدرا، ۱۳۸۷: ۶۳) بنابراین به نظر ملاصدرا هر یک از ممکنات به قدر وعاء وجودی خود بهره مند از شناخت حق تبارک و تعالی است. لذا هر کس می‌تواند خداوند را به میزان وسع وجودی خود شهود کند، این علم حضوری با روی گردانی از عالم ماده و لواحق آن کمال می‌یابد تا به مقام فنا که عالی ترین حد معرفتی است، برسد. (صدرا، ۱۳۸۷: ۶۳-۶۵) در این پژوهش سعی بر آن است که معرفت به خدای نامتناهی از دیدگاه توماس آکویناس و ملاصدرا بررسی شود.

۱-۲- اصطلاحات و مفاهیم بنیادی

واژگان کلیدی که در این رساله نقش محوری را ایفا می‌کنند به قرار زیر است:

۱-۲-۱- خدا^۲

نام اطلاق شده در فارسی به وجود آفریدگار و پروردگار جهان؛ اما متمایز از آن، در نظام های ایمانی است، خواه این خدا به صورت واحد در یکتا پرستی مطرح باشد، یا به صورت الهه ای در کنار دیگر خدایان که در چند خدایی طرح می‌شود. همچنین چه ارتباطش را با جهان حفظ نموده باشد و چه در امورات آن دخالت نکند. خدا متداول ترین واژه ای است که به آفریدگار فراطبیعی ناظر جهان اطلاق شده است. متکلمان ویژگی های گوناگونی را به مفاهیم متعدد خدا نسبت داده اند. از معمول ترین این ویژگی ها می‌توان به علم مطلق، قدرت مطلق، حضور در همه جا در آن واحد، خیر اعلی بودن، بسیط

². God

بودن و وجود داشتن ضروری اشاره نمود. همچنین خدا به عنوان وجودی مجرد و شخصی وار؛ مرجع تام تعهد اخلاقی و بزرگترین موجود قابل فرض، تلقی شده است. (سجادی، ۱۳۸۷: ۲۵)

۱-۲-۲- نامتناهی بودن^۳

نامتناهی بودن اشاره دارد به اینکه هیچ انتها و حد و مرزی ندارد. و بنابراین نمی‌تواند به وسیله یک معیار متناهی سنجیده شود. هر چند غالباً به کار برده می‌شود؛ آن نمی‌تواند به وسیله یک اضافه متوالی به دست آید و همچنین به وسیله تفریق متوالی از مقادیر متناهی تهی می‌شود. اگرچه فی نفسه یک اصطلاح منفی است اما نامتناهی بودن معنی ایجابی دارد چون آن همه‌ی حدود منفی را رد می‌کند. آن یک نفی مضاعف است بنابراین ایجابی است و به طور ایجابی متعال ترین واقعیت غیر قابل تفوق را بیان می‌کند. اصطلاح نامتناهی بودن ابتدا در مورد مکان و زمان به کار برده می‌شود اما نه به طور انحصاری چنانچه شوپنهاور معتقد است. حکما نامتناهی بودن را به چند قسم تصویر کرده اند: اول موجودات نامتناهی مجتمع در وجود مترتب به ترتیب علی و معلولی، دوم موجودات نامتناهی مجتمع بدون ترتیب، سوم موجودات نامتناهی متعاقب در وجود غیر مجتمع مانند اجزاء زمان و سلسله ی حوادث زمانی نامتناهی در عالم جسمانی .

(Zimmerman.gtlo،(۱۹۱۳)، infinity،catholicencyclopedia)

۱-۲-۳- انسان^۴

کلمه‌ی انسان به طور مطلق و گاه با مضاف الیه در سخنان اهل ذوق آمده است. ملاصدرا می گوید: انسان به مانند قرآن است، او را بطنی است و ظهری، ظاهر آن در این عالم است و باطن آن در عالم آخرت است. طبق تعریف متداول مکاتب علمی برخی بر این باورند اما اگزیستانسیالیستها و افرادی مثل هابز، اگوست کنت و متاخرین این تعریف را بر نمی‌تابند. انسان حیوان ناطق است. این تعریف منطقی و اشاره به یک موجودیت متافیزیکی دارد. و انسان زبده و نخبه عالم وجود، عالم صغیر است که اسیر زندان تن شده و به قول افلاطون دارای سه جزء است: ۱- سر مقرّ عقل ۲- سینه مرکز عواطف ۳- شکم جای شهوت. انسان جزئی است از عالم، عالم را می‌توان با مقیاس کوچکتر در انسان خلاصه نمود و ترکیبی است از ماده و روح. انسان مرکز ثقل عالم است و مجموعه ای از سازمان حقایق است. انسان نمونه کامل عالم خلقت است. و انسان از منظر توماس آکویناس موجودی سیاسی و اجتماعی است.

(Zimmerman.gtlo،(۱۹۱۳)، Man،catholicencyclopedia)

۱-۲-۴- معرفت^۵

معرفت عبارت است از مطلق ادراک، و علمی است که مسبوق به فکر باشد و قابل شک نباشد.

³ infinity

⁴ Man

⁵ cognition

نخستین معرفت انسان در راه معرفت جهان از راه حواس ظاهر حاصل می‌شود. این نظر گروه هائی مثل ماتریالیست‌ها است، اما افرادی مثل ملاصدرا و علامه طباطبائی و... معتقد اند که نخستین جرقه معرفت (بطور عام) از معرفت نفس به نفس و سپس به احوال نفس (که حضوری است) و بعد از آن به امور مرتبط با انسان و جهان حاصل می‌شود. اقوال و آرای مختلفی در بیان تعریف معرفت و تفسیر آن اظهار شده است. بعضی گویند معرفت از ادراک جزئیات است و علم ادراک کلیات است. بعضی گویند معرفت عبارت است از تصور است و علم تصدیق است. و بعضی گویند کسی که چیزی را ادراک کرده و اثری از آن در نفس او حاصل شود و بعد مجدداً آن را درک کند معرفت نامند که بشناسد که این همان است که اول ادراک کرده است. پاره ای عرفان و معرفت را از لحاظ رتبه بالاتر از علم دانند و پاره ای برعکس گفته اند؛ و گفته اند هر عالمی عارف است و لکن هر عارفی ممکن است عالم نباشد. ملاصدرا می‌گوید: بحث در حقایق موجودات را و بالجمله حکمت آموزی را که اساس آن بر معرفت ربوبیت و خداوند عالم است لازم و خوب دانسته و می‌گوید: در قرآن مجید از حکمت به عنوان خیر کثیر یاد کرده است و به هر حال معرفت ربوبیت افضل معارف و علوم است و انسان‌ها باید به دنبال معارف حقه و کشف حقایق و حکمت واقعی باشند. (هادوی، ۱۳۴۵: ۲۵)

۱-۲-۵- توماس آکویناس^۶

سن توماس آکویناس از متألّهان مسیحی است. او در سال ۱۲۲۵ در یک خانواده اشراف ایتالیایی متولد شد. خانواده او به امور سیاسی اشتغال داشتند، و توماس، به عنوان کودک به منظور پیشرفت اهداف سیاسی خانواده اش به دیر بندیکن در شهر مونت کاسیو فرستاده شد. توماس در سال ۱۲۳۹ به دانشگاه ناپل رفت و ضمن اینکه دانشجوی آنجا بود، به عضویت فرقه دومینیکن نیز درآمد. آکویناس در سال ۱۳۲۳ در زمره قدیسان شمرده شد. میزان تأثیر او که در سده های پس از درگذشت او قابل توجه بود، در سال ۱۸۷۹ آنگاه که پاپ لئوی سیزدهم، فلسفه توماس آکویناس را به عنوان الگویی در تفکر کاتولیک معرفی کرد، به اوج جدیدی دست یافت (ترانوی، ۱۳۷۸: ۱۵۳-۱۵۲) تاجایی که دامنه تأثیر تعلیماتش هم در عصر خود وی و هم قرن‌ها پس از وی در تمام قلمرو دنیای مسیح همه گیر و گسترده بوده است. بطوری که حدود سه قرن پس از مرگش، کلیسا در سال ۱۵۷۶ میلادی او را به عنوان پنجمین «استاد کلیسا» معرفی می‌کند و از آن تاریخ تاکنون تعلیم وی از نظر کلیسای کاتولیک استناد قطعی و مرجعیت تام دارد (امینی، ۱۳۷۹: ۵۲).

۱-۲-۶- ملاصدرا^۷

محمد بن ابراهیم شیرازی ملقب به صدرالدین و مشهور به ملاصدرا یا صدرالمتألّهین در حدود سال ۹۷۹ یا ۹۸۰ هجری قمری در شهر شیراز متولد شد. پدرش ابراهیم بن یحیی قوامی یکی از وزرای دولت صفویه و مردی با نفوذ و ثروتمند بود که با نهایت کوشش به تربیت و تعلیم یگانه پسر خود کمر همت بست. زندگانی ملاصدرا را می‌توان به سه دوره تقسیم نمود. ۱- دوره طلبگی و تلمذ و بحث و

^۶ Thomas aquinas

^۷ Mullasadra

مطالعه کتب قدما و آرای حکما در شیراز و اصفهان. در این دوره وی به تتبع و تفحص آرای فلاسفه و کلام و فلاسفه مشائی و اشراقی اشتغال داشت. ۲- مرحله تهذیب نفس و ریاضت و مکاشفه در روستای کهک (در نزدیکی قم) که نهایتاً به کشف حقایق ربانی و علوم الهی منجر گردید. ۳- مرحله تالیف و تدریس در شیراز در مدرسه ای که الله وردی خان، والی فارس بنا نهاده بود. طی این دوره ملاصدرا تقریباً تمام آثار خود را تألیف کرد. ملاصدرا حکمت الهی و فلسفه اسلامی را وارد مرحله جدید کرد، وی در آنچه علم اعلی یا علم کلی یا فلسفه اولی یا حکمت الهی خوانده می شود و تنها همین بخش است که به حقیقت، فلسفه است و فلسفه حقیقی خوانده می شود، مقام فلاسفه پیش را تحت شعاع قرار داد، اصول و مبانی اولیه این فن را تغییر داد و آن را بر اصولی خلل ناپذیر استوار کرد. آخوند تا پایان عمر در شیراز به تألیف و تدریس پرداخت و در این ایام هفت بار پای پیاده به مکه سفر کرد که در بازگشت از هفتمین سفر، در بصره در سال ۱۰۵۰ هجری قمری درگذشت. (زکوی، ۱۳۸۴: ۲۵-۳۵)

۱-۳- تاریخچه ی پژوهش

با بررسی به عمل آمده در راستای این پژوهش تحت عنوان امکان معرفت به خدای نامتناهی، کتاب یا مقاله ای به طور مستقل نگاشته نشده است، اما به صورت پراکنده در برخی کتاب های فلسفی به آن اشاره شده است. کتابهایی با عنوان «هستی در اندیشه فیلسوفان» از (تین ژیلسون)، «اسفار اربعه» (صدرالمتألهین شیرازی) جلد دوم، کتاب مستقلی به نام خدای نامتناهی در اندیشه فیلسوفان یونان و قرون وسطی (Divine infinity in greek andmedival though) همچنین در کتاب مستقل دیگری به نام (Rabio, Mercedes (۲۰۰۶) Aquinas and maimonids on the possibility of the knowledge of god) در فصل دوم و پنجم آن مطالبی را در مورد معرفت به خدای نامتناهی بیان شده است. که در هر یک به صورت اجمالی در مورد معرفت به خدای نامتناهی مطالبی را بیان کرده اند.

۱-۴- سؤالات پژوهش

- ۱- حصول معرفت انسان متناهی به خدای نامتناهی از دیدگاه توماس آکویناس و ملاصدرا چگونه است؟
- ۲- وجوه اشتراک و افتراق نظر توماس و ملاصدرا در مورد امکان معرفت به خدای نامتناهی چیست؟

۱-۵- فرضیه های پژوهش

- ۱- توماس آکویناس معتقد است که ما به ذات خدا علم نداریم، و تنها از طریق صفات سلبی (الهیات تنزیهی) می توانیم به شناختی از خداوند برسیم. در غیر این صورت ارتباطی بین خدا و انسان نخواهد بود. ملاصدرا معتقد است که شناخت ذات خدای تعالی دشوار است و دست یافتن بدان از محالات و

رسیدن بدان از حوصله ی دانش بشری خارج است. و بنابراین علم صوری و حصولی به ذات حق را محال می داند، و معتقد است که هر یک از ممکنات به قدر وعاء وجودی خویش بهره مند از شناخت حق تبارک و تعالی است.

۲- در معرفت به خدای نامتناهی از دیدگاه توماس آکویناس و ملاصدرا، تفاوت در نحوه شناخت خداوند، تفاوت های دیگری را به دنبال خواهد داشت. اما در عین حال از لحاظ وجود خداوند و قابل اثبات بودن، و ناشناختنی بودن ذات خداوند تشابهاتی بین این دو دیدگاه وجود دارد.

۱-۶- اهداف پژوهش

اهداف اصلی

- بررسی تطبیقی امکان معرفت به خدای نامتناهی

اهداف فرعی

- شناخت خداوند نامتناهی از منظر توماس آکویناس

- شناخت خداوند نامتناهی از منظر ملاصدرا

۱-۷- روش پژوهش

روشی که در این پژوهش به کار گرفته می شود، روش تطبیقی است که در آن وجه اشتراک و افتراق در تفکر توماس آکویناس و ملاصدرا در مورد امکان معرفت به خدای نامتناهی مورد بررسی قرار می گیرد. از آنجایی که با دو فیلسوف متأله متعلق به دو دین مختلف روبرو هستیم، به نظر می رسد روش بهتر برای اجرای پژوهش، بررسی مسئله در پارادایم هر یک از فیلسوفان، یعنی بیان مسئله ی مورد پژوهش در فضای کلی هر یک از دو فیلسوف، و سپس مقایسه این دو پارادایم با یکدیگر باشد تا به نتیجه مورد نظر نائل گردیم.

۱-۸- معرفی منابع

۱- کتاب در باب هستی و ذات: محصول دوران اولیه زندگی «توماس قدیس» است. وی در فصل اول، به منظور فهم ویژگی های مهم جهان واقع، کار را با ایضاح زبان مابعدالطبیعی هستی آغاز می کند. او در فصل های بعدی این مبحث را مطرح می سازد که esse (هستی) فعلیتی است که ذات شیء را دریافت می کند. توماس قدیس خاطر نشان می کند که در خدا، esse (هستی) همان ذات اوست. خدا واجد هستی نیست، بلکه خود هستی است. موضوعات فصل های شش گانه کتاب از این قرارند: معنای عام الفاظ هستومند و ذات، ذات آن گونه که در جواهر مرکب یافت می شود، ربط و نسبت ذات با جنس، نوع و فصل، ذات آن گونه که در جواهر مفارق یافت می شود، همچنین از ذات آن گونه که در

هستومند های مختلف یافت می شود و ذات، آن گونه که در اعراض یافت می شود بحث می کند. (توماس آکوئینی، ۱۹۸۳: ۸۵)

۲- کتاب تومیسیم: تومیسیم به فلسفه ی وفادار به اندیشه های نام آورترین حکیم دوران اواخر قرون وسطای مسیحی - توماس آکوئینی - اطلاق می شود. در کتاب حاضر فلسفه ی قدیس توماس آکوئینی با سه مقدمه ی «خدا»، «طبیعت» و «اخلاق» معرفی شده است. آغاز کتاب به بررسی زندگی و احوال وی اختصاص دارد. گفتنی است وی با قدرت خلاقه ی خود توانست آثاری چون «جامع علم کلام»، تغییرهای کتاب طبعات، مابعدالطبیعه، اخلاق نیکوماخس، درباره ی نفس ارسطو و رساله هایی درباره ی وحدت عقل جوهر های مفارق، نفس، وحدت کلمه ی متجسد، آسمان، و فضیلت خلق نماید. (ژیلسون، ۱۳۸۴: ۵۹۴)

۳- الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه: مباحث این کتاب از بحث وجود و ماهیت آغاز و سپس به مبحث حرکت و زمان و نیز ادراک و جوهر و عرض می رسد و یک بخش آن اختصاص به اثبات خدا و صفات او دارد و سرانجام با بحث در نفس انسان و موضوع مرگ و معاد خاتمه می یابد. ابتکاری که انحصاراً در این کتاب مهم و جالب بکار رفته آنست که موضوعات کتاب در قالب چهار مرحله سیر و سلوک روحی و معنوی عرفا دسته بندی شده که هر مرحله را یک سفر فرض کرده است. بنابراین همانطور که سیر عارف در مرحله اول از خود و خلق بسوی خدا و در مرحله دوم و سوم از خدا به خدا (از ذات به صفات و افعال خدا) و در مرحله چهارم از جانب خدا بسوی مردم است، این کتاب نیز از موجودات آغاز و به آخرت و خدا و مردمی که محشور شده اند باز می گردد. این کتاب که شامل آراء و نظرات زبده، خلاصه اقوال و کشف خیلی از پیچیدگی های فلسفه است، توانسته است بسیاری از مشکلات فلسفه را با سهولت لفظ و دقت معنی حل کند. (صدرا، ۱۴۱۹ هـ.ق: ۱۰۲)

۴- مبدأ و معاد: نام دیگر این کتاب الحکمة المتعالیه است و آن را می توان خلاصه نیمه دوم اسفار دانست. پس از اسفار از بزرگترین کتابهای ملاصدرا است. که دارای دو فن است، یکی در ربوبیات مشتمل بر بحث در اقسام وجود و ماهیت و مبحث معرفت باری تعالی و صفات و افعال او، دومی در مباحث نفس شناسی و معاد و نبوات. این کتاب از جهت داشتن مبحث نبوات بر اسفار موجود امتیاز دارد. ترجمه فارسی مبدأ و معاد ملاصدرا در سال ۱۲۴۲ قمری به وسیله سیداحمد بن محمدحسینی اردکانی صورت گرفته است. سبک کتاب به روش اسفار است هرچند در علم باری، متعرض طریقه خود نشده و طریقه شیخ اشراق را بر سایر طرق در این زمینه (علم باری) ترجیح داده است. (صدرا، ۱۳۶۲: ۲۶۷)

فصل دوم

امکان معرفت به خدای نامتناهی از دیدگاه توماس آکویناس

۱-۲- مقدمه

توماس آکویناس فیلسوف متأله مسیحی، که در عهد قدیم پیرو افلاطون بود و بعد از قرن سیزدهم ارسطویی شد. او اعتقادات مسیحی را با فلسفه‌ی ارسطو تلفیق کرد. از نظر توماس آکویناس، انسان نمی‌تواند خدا را آن گونه که باید و شاید بشناسد، و راه شناختن خداوند اقرار به این است که توانایی شناختن او را ندارد. بنابراین توماس آکویناس شناخت خدا را در زندگی دنیوی به دو طریق فراطبیعی اکتساب علم یعنی ایمان و نبوت ممکن می‌داند. و این شناخت، شناخت خود ذات الهی به نحو کامل نیست. توماس خود ذات الهی را به نحو کامل برای نبی حاصل نمی‌داند. اما توماس شناخت خدا را در آخرت شدنی می‌داند. شاید عمده‌ترین دلیل برای نشناختنی بودن ذات الهی، عدم تناهی او باشد؛ اما توماس با اینکه خدا را نامتناهی می‌داند او تعالی را شناختنی می‌داند. بنابراین توماس آکویناس خدا را در عین نامتناهی بودن در آخرت دیدنی می‌داند به نظر می‌رسد که اینجا مرتکب تناقض شده است.

۲-۲- پیشینه‌ی فلسفی توماس آکویناس در بحث از خدای نامتناهی

در سیر فکری یونانیان متقدم (پیشاسقراطی) دو وجه ممیزه اصلی از تصورات در مورد خدا دارند، حیات و انسان وارگی. افلاطون تصویری که از معرفت به خدا داشت این بود که آن را دمیورژ یا صانع می‌دانست که نقش آن را سر و سامان دادن به عناصر موجود و اما آشفته عالم و تصویر کامل زیبایی آن در بهره‌مندی از زیبایی ایده هاست. ولی خدای ارسطو محرک لایتحرکی است، که علت غایی عالم است اما علت فاعلی آن نیست و ممکن است بیش از یکی باشد. ارسطو به تصویری از خدا رسید که از عمق فوق العاده‌ای برخوردار است. البته نظر او نیز مانند اغلب آراء و اندیشه‌های بزرگ، بسیار مرهون اندیشه‌های پیش از خود است. ارسطو خود به انگاره‌ی آپایرون^۸ (= بیکرانه) آناکسیمندر^۹ توجه می

^۸.aperiron

کند: آپایرون، هم کار مبدایی مادی را انجام می‌دهد و هم علت تغییر و تحولات کیهانی است. حلقه دیگر از زنجیره تفکر فلسفی یونان به نظریه‌ی محرک نامتحرک اول منتهی شد. (همان: ۸۵-۸۶)

در فلسفه قرون وسطی، مسأله به طور کلی، مسأله خدا بود، خدای کتاب مقدس، که بر اساس سنت عقلی، ایمانی تبیین می‌شد. این سنت، به ناچار فهم عقلی را با ایمان مسیحی هماهنگ می‌کرد و اصولاً اعتبار عقل وابسته به تأیید مسیحیت بود و بنابراین از شکاکیت، لادری گری و الحاد خبری نبود. بنابراین در فلسفه قرون وسطی سیر تاریخی در مورد معرفت به خدا از دو منشأ بدست می‌آید: کتاب مقدس و فلسفه یونانی. متکلمان مسیحی از جمله آگوستین، آنسلم و آکویناس هریک از عبارت «هستم آنکه هستم» این گونه استفاده کردند، که خداوند وجود دارد و منشأ همه چیز است. در عین حال واحد است البته خدای خالق باید عالم مطلق و قادر مطلق باشد و به لحاظ منطقی نامتناهی، سرمدی، بسیط و کامل ترین هم باشد. خدای آکویناس، خدای کتاب مقدس در قالب فلسفه ارسطویی است، با این تفاوت که او نقش فاعلیت را در خالق و ربّ بودن خدا در نظر می‌گیرد. (حسن زاده، ۱۳۸۷: ۲۹-۳۰)

خدای مسیحی خدای خالق است. این صفت یکی از خصوصیات انحصاری خدا در ادیان یهودی، مسیحی و اسلام است. صفتی که نزد خدایان یونانی و رومی دیده نمی‌شود. متفکران مسیحی از جمله آگوستین، خصوصیات را برای فعل خالقیت خداوند ذکر کردند: خلقت ارادی در مقابل خلقت ضروری، خلقت از عدم در مقابل خلقت از ماده و خلقت در زمان یا با زمان در مقابل خلقت ازلی و قبل از زمان. (یلخانی، ۱۳۸۰: ۲۸۱)

به نظر آکویناس، خدا تصویری انتزاعی یا یک مبدأ دور وجود نیست که هیچ اهمیتی در زندگی انسان نداشته باشد، و انسان فقط درباره اش نظریه پردازی کند. بر عکس، خدا سرچشمه وجود، حقیقت، و حیات و حرکت است و هستی ما محاط در اوست. خدا از خود ما به ما نزدیکتر است. از این رو، توماس پس از اثبات وجود خدا، همانند ارسطو، خاطر نشان می‌سازد که وجودی که در پایان طریق پنجگانه کشف می‌شود، همان خدای دین حق است. خدا نظام بخش جهان است و بر همه چیز فرمانروایی دارد. (همان: ۷۸-۷۹) توماس آکویناس تحت تأثیر ارسطو بوده ولی ارسطو خداوند را تنها محرک لایتحرک و علت غایی می‌داند، اما توماس خدا را علاوه بر علت غایی، علت فاعلی و ربّ و مدبر عالم هم می‌داند.

۲-۳- وجود و موجود در فلسفه توماس آکویناس

به گفته ژیلسون فلسفه فرد مسیحی، باید «فلسفه ای وجودی» باشد. وحی مسیحی «وجود» را به عنوان عمیق ترین مراتب حقیقت و همچنین عالی ترین صفت الوهیت مقرر ساخت. «فکر به خود اندیش» ارسطو بی تردید از عناصر ذاتی الهیات طبیعی (عقلی) قدیس توماس آکویناس گردید، اما این کار ابتدا متحمل استحاله ای مابعدالطبیعی شد که آن را تبدیل به «کسی که هست»^{۱۰} در عهد قدیم (تورات) کرده است. این اسم دال بر «وجود داشتن» است یعنی او وجود فی نفسه است. (ST I Q ۱۳ Aquinas, ۱۹۴۷, a ۱۱) اما وجود داشتن به چه معناست؟ در پاسخ به این مشکل ترین سؤال مابعدالطبیعی، ما باید به دقت میان معنی دو لفظ که متفاوت از یکدیگرند و مع هذا ارتباط درونی و نزدیکی با هم دارند، فرق نهیم: موجود^{۱۱} و وجود^{۱۲}. پاسخ درست به این سؤال که موجود چیست، این است که موجود چیزی است که هست یا وجود دارد. اگر ما مثلاً همین سؤال را در مورد خداوند بپرسیم، پاسخ درست باید چنین باشد: وجود خداوند عبارتست از اقیانوس نامحدود و بی کران وجود جوهری (ذاتی)^{۱۳}. اما «وجود داشتن» یا «بودن» امری دیگر است که درکش مشکل تر می باشد، چه در غایت خفا و در بطون بنیاد مابعدالطبیعی عالم واقع نهفته است. کلمه «موجود» به عنوان یک اسم، معرف نوعی جوهر (ذات) است اما کلمه «وجود داشتن» مصدر است، زیرا دلالت بر عمل یا فعلی دارد. فهم این مسأله به منزله گذر از مرتبه ماهیت و رسیدن به اعماق مرتبه وجود است. چون کاملاً درست است که بگوییم هر جوهری بالضرورة باید واجد ماهیت و وجود باشد و در حقیقت این طریقی طبیعی است که معرفت عقلی ما آن را می پیماید؛ ما ابتدا موجودات خاصی را در نظر گرفته، سپس ماهیتشان را تعریف کرده و بالاخره به واسطه حکمی، وجودشان را تصدیق می کنیم. (ژیلسون، ۱۳۷۴: ۶۸-۷۰) عالمی که در آن «وجود»، فعل علی الاطلاق و فعل همه ای افعال است، همان عالمی است که وجود، قوه ای اصلی هریک از اشیاء است و همه ی چیزهایی که شایسته عنوان «موجود» هستند از آن ناشی می شوند. چنین عالم وجودی را با هیچ علت دیگری به جز خدایی که در اعلی مراتب وجود است، نمی توان تبیین کرد. (ژیلسون، ۱۳۷۴: ۷۰-۷۳) بنابراین خدا ماهیت مطلقه ای است که ضرورت ذاتیش وجود همه ی موجودات را ضروری می کند، به نحوی که او مطلقاً همه ی موجوداتی است که وجود دارند، درست همانطور که «هر موجود بالضرورة مستلزم ذات نامتناهی و سرمدی خداست».

۲-۳-۱ - وجود خدای نامتناهی

مفهوم کانونی در فلسفه ی توماس، وجود است. آدمی آنگاه حقیقت یک موجود را تصور می کند که به آن وجودی را نسبت دهد که دارد. (حسن زاده، ۱۳۸۵: ۶۱) خدایی که اسم خاص او «وجود» است باید نامتناهی هم باشد؛ عدم تناهی یکی از صفات اصلی خدا در انظار مسیحیان است، و بعد از وجود، همین صفت است که معنی خدای مسیحی را از تصوراتی که دیگران درباره خدا دارند متمایز می

¹⁰ .Hewhois=Qui est

¹¹ .ens(being)

¹² .esse(to be)

¹³ .substance